

مرگ نقد

رباب محب

اخیراً مقاله ای با عنوان "مرگ نقد" نوشته ی رونان مک دونالد ادیب انگلیسی خواندم که تا چند روزی مرا به تفکر وادشت. گویا این مقاله بخش کوچکی از کتاب مک دونالد است با همین عنوان. و به ظاهر دل جناب رونان از نقد غرب گرفته است. وی منتقدان را مورد خطاب قرار می دهد و می گوید بُت سازی حاصلی جز نادیده گرفتن توانائی های فردی ما انسان ها ندارد، چرا که چهره ها و بت ها مرزهای ما را محدود کرده و به ما می گویند که ما نمی فهمیم و تنها راه فهمیدن گذر از جاده هائی است که بُت ها برای ما صاف کرده اند. بعد از خواندن این مقاله برآن شدم به حوزه ی اطلاعاتم در زمینه ی نقد و بخصوص نقد ایران بیاوریم. از خودم پرسیدم چه کسانی نقد می نویسند؟ چگونه متن های خود را انتخاب می کنند؟ و چرا و چگونه می نویسند؟

در این سیر و سفر با نظرات آندریاس آبرگ و مادلن گریوه (سر دبیر مجله ی فرهنگی - ادبی نُل نُل تال) آشنا شدم. پیش تر از این می دانستم که علم یک ترازو است و بدون این ترازو همه ی مقیاس ها مخدوش می شوند. اما وقتی کارهای آندریاس آبرگ و مادلن گریوه را خواندم، در نگاهم این دانسته شفاف تر و گویاتر شد؛ "چه کسی می تواند ادعا کند که به اندازه ی یک پرفسور آناتومی بدن انسان را می شناسد؟ تنها عوام فریبان اند که بُت می سازند". با خودم گفتم: نقدها، مجلات و روزنامه ها باید پنجره هایشان را بکشایند و بگذارند این اتاقک های خفه ی سُرَبی هوائی عوض کنند.

میشل فوکو در "نظم گفتمان" می نویسد؛ نقد همانند دیگر گفتمان های عملی میل به حقیقت جوئی دارد. این میل سرشار یعنی به دنبال خوبی و حقیقت گشتن، قبل از هر کس گریبان روزنامه نویس یا نویسنده را می گیرد. این جستجو در نگاه فوکو چیزی جز میل به قدرت نیست و نقدها هم فقط و فقط برای دست یافتن به قدرت نوشته می شود تا رسیدن به نفس حقیقت.

پتر اوه هودنالد منتقد آلمانی یکی از محققانی است که به نقد و روابط اجتماعی حاکم بر آن پرداخته است. هودنالد می نویسد؛ بررسی تاریخ نقد بدون پرداختن به رابطه ی میان نقد و قدرت امکان پذیر نیست. چنین تخصصی در وهله ی اول نیاز به پاسخ به پرسش هائی از این دست دارد؛ دست اندرکاران رسانه های گروهی چه کسانی هستند؟ آیا گروه و یا طبقه ی خاصی گفت و گوها را رهبری می کنند؟ آیا کسانی هستند که از گردونه ی این چرخ به بیرون پرتاب می شوند؟ چه صداهائی تریبون ها را در اختیار دارند؟

ان هیرلین محقق بر این باور است که پرداختن به نقد بدون پرداختن به تعهد و اخلاق امکان پذیر نیست. امروزه گرایش جمعی ما بدان سوی نشانه رفته است که نشانه های خالی از بار ما. قبول مسئولیت یعنی کمی نشانه ها را از زمین بار خم کردن. یعنی به جای تازیدن به خواست های زمان و زمانه و گناه را به گردن دیگری انداختن، آن چه را که در شرف روی دادن است ببینیم و نپذیریم. مای شرقی همه مشکلات نشر و نوشتن را می داند. روح گزنده ی سانسور را توی خونش، زیر پوست و توی رگ ها و استخوان هایش احساس کرده است، اما با این حال به همان راهی می رود که روح گزنده ی سانسور .

مای شرقی خوب واقف است که راه رسیدن به نام از در کدام دروازه می گذرد. وقتی پای ادبیات به میان باشد، دروازه، نقد نام می گیرد. این دروازه، به واقع دکان بازاری است بی در و بی دروازه. و از همین روست که منتقد گاه لباس قربانی بر تن می کند، گاه عبا ی پند و نصیحت و عالم بودن بر دوش می اندازد، گاه خریدار است، گاه فروشنده است و گاه دلال.

انتخاب لباس یا لباس های میدل اگر در ماهیت هستی ادبی فرد خدشه ای وارد نکند، تفاوتی ایجاد می کند که مخرب است. مای شرقی (و حتا به گفته ی رونان مک دونالد ادیب؛ مای غربی) نویسندگانی را می شناسد که برای رسیدن به یک نقد گاهی حتا حاضرند خود و قلمشان را بفروشند. اما این خودفروشی و قلم فروشی چه پیامدی دارد؟

رونان مک دونالد نالان می گوید پیامد این همه اگر مرگ نویسنده و منتقد نیست، به یقین مرگ نقد است!

نقد مرده ی مک دونالد مرا به سؤال وامی دارد. می پرسم؛ اگر احترام به علم و اهل علم از میان برود و افق فرهنگی ما در غروبی فرو رود که بُت ها برای ما می آفرینند و رسانه های گروهی و وبلاگ ها به این غروب دامن می زنند، آینده ی ادبی ما به چه سرنوشت اسفباری دچار خواهد شد؟ آیا این نطفه فرزندی جز نادانی خواهد زائید؟ قضاوت هایی با یک رنگ و بو؟ نشأت گرفته از نفس منتقدانی که نه جانب هنر و ادب را می گیرند، نه جانب خواننده و بیننده را؟ منتقدانی که از کلمات روابط دوستانه دریچه ی نگاه خود را به آن سوی تنظیم می کنند که اسف بار است. آن سوی افقی نیست. دریائی هست که شب آن را با خود سیاه می کند.

اما آیا به راستی نقد چیست؟

نقد تنها شکافتن و بررسی همه جانبه ی یک متن یا یک اثر نیست، بلکه باید بتواند خواننده ی خود را نیز به تفکر وادارد و نگاه نقدآمیز خود را به او منتقل کند. نباید چتر این نگاه تنها بر سر کتاب یا اثر نقدشده سایه بیندازد. نقد، خود باید در محور نقد خود بنشیند. از این گذشته نظر منتقد حکم یا آیه ی آسمانی نیست که نشود نقض اش کرد. حال بگذریم که این کتاب ها و آیه های آسمانی

نیز حکمی مطلق نبوده و قابل نقض اند. هر نقد به واقع تنها نظر یک فرد است و نه بیش از این. همان طور که توماس آندربگ می گوید ما همه منتقدیم. ما هر روزه زندگی روزمره ی خود را زیر تیغ نگاهمان می بریم؛ خصلتی که تا مرگ با ما همراه است. اما نقد علمی خصلت های ویژه ای دارد که باید آموخته شوند.

در سال های اخیر نام چند تن محقق و فیلسوف بر سر زبان ها آمده است؛ از جمله فردریک شیرن فلت، سورن اولریکا تومسن و رونان مک دونالد. لغت نقد (کریٹیک) یعنی ارزش گذاری یک اثر که دارای کیفیت و ارزش خاصی است. در فرهنگ لغت انگلیسی آکسفورد ریشه ی کریٹیک، شکایت کردن، شکوه کردن، تهمت زدن یا اظهار تأسف کردن معنا شده است. در اصطلاح ادبی شکافتن همه جانبه ی یک اثر از دیدگاه های مختلفی چون ساختارشناسی، جامعه شناختی، روان شناسی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و فلسفی و غیره تعبیر شده است. نقد زمان معاصر از این تعریف سرباز زده است و تنها تلاش دارد اثری را جالب و مهم یا فاقد ارزش جلوه دهد. نقد معاصر این نقش منفی را بر عهده گرفته است. به نظر فردریک شیرن فلت، امروزه نقش منفی نقد به صورت یک ایدئولوژی فرهنگی درآمده است و این بار منفی به زودی دامن خود نقد را هم خواهد گرفت یا شاید هم گرفته باشد. بدگفتن یا تمجید کردن های بی مایه راه آسان تری است تا از پیچ و خم موشکافی و تفحص علمی گذشتن و به یک نگاه علمی رسیدن. از طرف دیگر باید گفت که منتقدان اغلب بخشی از یک اثر را انتخاب می کنند و از پرداختن به کل اجتناب می ورزند. این نوعی ساده کردن کار نقد است. به نظر مک دونالد نقد دیگر به کار نقد نمی پردازد و از بار فرهنگی- اجتماعی خود غافل مانده است. مک دونالد در "مرگ نقد" از حضوری چرکین می نویسد که وبلاگداران، گویندگان رادیو و سرشناسان تلویزیونی معرف آن هستند. حضوری که جانی برای نقد نمی گذارد. وقتی هر کسی می تواند نقد بنویسد دیگر نقد حرفه ای محلی از اعراب ندارد.

ادامه دارد.

دسامبر دوهزار و نه میلادی - استکهلم

این مطلب اولین بار در سایت اثر به چاپ رسیده است.